

ناصر خسرو یکی از بزرگ‌ترین شاعران تعلیمی ادبیات فارسی است. آنگونه که درخور اوست کوششی به سزا در مورد اندیشه‌اش صورت نپذیرفته است. از تازه‌ترین کوشش‌ها در این زمینه، کتاب سرود بیداری است که در این نوشتار کوشیده خواهد شد که تحلیل و بررسی شود.

این کتاب از سه بخش تشکیل شده است. قبل از مطالعه کتاب، نام زیبا و مناسب کتاب، طرح دلپذیر جلد، صحافی شایسته و قیمت مناسب — در این آشفته بازار گرانی — اولین چیزهایی است که توجه خواننده را به خود جلب می‌کنند. نثر ساده، دلنشین و عاری از پیچیدگی و همین‌طور اغلاط چاپی نادر آن که در سراسر کتاب ۵ مورد است:

| صفحه و سطر | نادرست | درست |
|---------------|--------|--------|
| ص ۳۷، سطر ۱۹ | قرارد | قرار |
| ص ۱۱۳، سطر ۱۸ | انبیای | انبیاء |
| ص ۲۱۶، بیت ۴۲ | افسونم | افزونم |
| ص ۱۷۹، بیت ۳۲ | غدیر | قدیر |

و بیت ۲۸ از قصیده ۱۲:
مردم بی تمیز باهشیار

به مثل چون پیشیز و دینارند
به این صورت چاپ شده است:
مردم بی تمیز باهشیار به مثل

چون پیشیز و دینارند
اینها از مواردی است که در حین خواندن کتاب آشکار می‌شود.

از آنجایی که مؤلف محترم دیدگاهی جانبدارانه و یکسوتگرانه نسبت به ناصر خسرو داشته، این امر

موجب دور دانستن او از هر عیب و اشتباهی شده است (در پایان مقاله مفصل بررسی خواهد شد) که می‌تواند نقطه ضعفی بر کتاب به شمار آید. منظور نگارنده از طرح این مطلب آن است که هرگاه جانب تعصب را فرو گذاشته و بدون جانبداری به داوری نشسته گفتار ایشان جذاب و دلنشین تر شده است، مثلاً صفحات ۴۷ تا ۵۰ کتاب که به تحلیل اندیشه ناصر خسرو درباره شیوه کشورداری، توسعه اقتصادی و وحدت و یکپارچگی اندیشه و اعتقاد، پرداخته است و همین‌طور در صفحه ۶۶ برخی از تحلیل‌های او را که درباره حقانیت آیین خود یا باطل بودن آیین حریفان ارائه می‌دهد، ساده، سطحی و سرشار از تلقینات و تعصبات کوتاه‌فکرانه دانسته است.

جالب‌ترین نکته مطرح شده در کتاب، اعتقاد مؤلف به این موضوع است که ناصر خسرو قبل از توبه، اعتراضاتی به کارگاه خلقت داشته است و به وسیله آن صحت و درستی اشعاری را که بسیاری از محققان از آن ناصر خسرو ندانسته‌اند، اثبات می‌کند و می‌نویسد: «با امعان نظر در برخی از اشعار او می‌توان رد و نشان زندگی پیشین وی را تا دوره‌های پیش از این بیداری بزرگ او نیز پی گرفت. این نشانه‌ها برخی از سروده‌های بازمانده اوست که به دلیل اشتغال بر اندیشه‌های گستاخ‌وار و انکارآمیز، حتی در انتساب آنها به ناصر خسرو تردید پیش آورده‌اند، در حالی که آثار این انکار و گستاخی که البته اندکی تلطیف و فروکش یافته بود در دوره دوم زندگی او نیز دیده می‌شود.»^۱ برای تکمیل این مطلب باید افزود که از میان محققان برجسته امروز مرحوم استاد فروزانفر^۲ و مرحوم دکتر صفا^۳ به شاعر بودن ناصر خسرو قبل از سقر اعتقاد دارند.

از دیگر موارد خوب کتاب ابتکار نویسنده در انتخاب قصائد است. طبق گفته خود ایشان، از چهل قصیده منتخب، تنها به شرح قصائدی پرداخته که تاکنون در گزیده‌های دیگر شرح نشده است؛^۴ که این امر علاوه

بر جلوگیری از تکرار، موجب شده است که کتاب به منبعی برای استفاده دانشجویان تبدیل شود.

همان‌گونه که در آغاز مقاله اشاره شد، بارزترین خصیصه کتاب، نگاه افراطی، جانبدارانه و یکسویه مؤلف کتاب نسبت به ناصر خسرو و فرقه اسماعیلیه است. شکی نیست که ناصر خسرو یکی از بزرگ‌ترین شاعران ایران است؛ اما اینکه برای تأیید و بزرگداشت او شاعران دیگری — که برخی از آنها بر قلعه‌های بلند ادبیات دیرپای فارسی ایستاده‌اند — مورد سرزنش و نکوهش قرار بگیرند، کاری پذیرفتنی و قابل قبول نیست که متأسفانه نویسنده محترم به چنین کاری دست یازیده‌اند که ضمن اشاره به برخی از این موارد، پاسخ آن نیز آورده می‌شود.

در صفحه ۱۸ کتاب آمده است: «گرچه برخی از شاعران کهن نیز در ترویج نوعی اندیشه یا باور دینی و اخلاقی کوشیده‌اند اما حتی اینگونه شاعری کردنها نیز با شیوه کار ناصر خسرو متفاوت بود. ایدئولوژی ناصر خسرو، گونه‌ای اندیشیده، انسجام یافته و تجدید حیات شده از دین رایج سرزمین اوست با بازنگریها و درنگ و دقت بسیار در آن...»

و یا: «البته اندیشه‌های دینی او از عمق و غنای ویژه‌ای برخوردار است و از چنین چشم‌اندازی هیچ یک از شاعران سنتی ما شایسته ستجش و برابری با او نیستند! زیرا غالب آنان تلقی آمیخته به احساس و ساده‌لوحانه‌ای از مفاهیم و باورهای دینی داشته و بیشتر در آخرین روزهای عمر و در اثر ترس از نتیجه یک زندگی آلوده به دین و شعایر آن می‌گرویدند و در نتیجه هرگز به یک دریافت حقیقی و ژرف از ایده‌های دینی دست نمی‌یافتند!»^۵ بدین ترتیب تصدیق می‌فرمایید که نویسنده گرفتار نگرشی جانبدارانه است. علاوه بر این، بر مثال دوم چند ایراد وارد است: نخست آنکه نویسنده برای ادعای خود مثالی نیاورده است. دو دیگر آنکه آیا این قاعده شامل حال مولانا، عطار و

رتال جامع علوم انسانی

عبدالمجید یوسفی نکو

سرودمگان

بزرگمردان دیگری از این دست می‌شود؟ و سیم آنکه آیا همه آنها فاسد بودند و در آخرین روزهای عمر به دین و شعایر آن می‌گرویدند؟

توجه شما را به مقال دیگری جلب می‌کنم: «ناصر خسرو پیش از آنکه شاعری از گونهٔ انوری و عنصری و خاقانی و حتی سنایی و نظامی و سعدی باشد، مصلحی آرمان‌خواه از تبار مصلحان و پیام‌آوران بزرگ تاریخ است.»

دامنهٔ انتقاد نویسنده به همین جا خاتمه نیافته، بلکه در جاهای دیگری از کتاب نیز سنایی، نظامی، سعدی، فردوسی، حافظ و مولوی را به شدت مورد انتقاد و نکوهش قرار داده است. در صفحه ۲۰ و ۲۱ به جنبه‌های مدحی نظامی و سنایی انتقادات سختی وارد نموده و در انتقاد از سعدی آورده است: «اما سعدی هم حال و روزی بهتر از این دو سلف خویش (نظامی و سنایی) ندارد... از اینکه مثلاً روز را بنا به فرمان سلطان شب بخواند، هیچ رویگردانی و ابایی ندارد! و حتی می‌تواند استدلال و زمینهٔ حلیت و روایی چنین فرمانی را نیز فراهم آورد:

خلاف رای سلطان رای جستن

به خون خویش باشد دست شستن
اگر خود روز را گوید شب است این

بباید گفتن آنک ماه و پروین»^۶
و در ادامه می‌افزاید: «... سعدی اندرزگویی خوش خیال است... در آیین سعدی تناقض کردار یا گفتار و تبدیل و وارونه کردن ارزشها هیچ ناممکن یا شگفت‌آور نیست.»^۷

نویسندهٔ محترم تنها از یک بعد و آن هم بسیار محدود و نارسا و با استناد به تنها دو بیت به نکوهش نظامی (ص ۲۰)، سنایی (ص ۲۱) و سعدی (ص ۲۲) پرداخته و با دیدی افراطی، با استناد به حکایتی از سعدی، از او انتقاد کرده است. قبل از هر توضیحی، بد نیست عین حکایت نقل شود: «وزرای نوشیروان در مهمی از مصالح مملکت اندیشه همی کردند و هر یک

رای همی زدند و ملک همچنین تدبیری اندیشه همی کرد. بزرجمهر را رای ملک اختیار آمد. وزیران در خفیه پرسیدند که: رای ملک [را] چه مزیت دیدی بر فکر چندین حکیم؟ گفت: بموجب آن که [انجام] کار معلوم نیست و رای همگنان در مشیت است که صواب آید یا خطا. پس موافقت رای ملک اولی ترست تا اگر خلاف صواب آید بعلت متابعت او را معاتبیت ایمن باشم.

خلاف رای سلطان رای جستن

به خون خویش باشد دست شستن

اگر خود روز را گوید شب است این

بباید گفتن اینک ماه و پروین»^۸
خوانندهٔ منصف انصاف می‌دهد که این دو بیت را نیز می‌توان ادامهٔ سخن بزرجمهر از زبان سعدی دانست نه اعتقاد خود او.

دیگر اینکه فردوسی را - در چند جمله - محکوم کردن به داشتن دیدگاه جبری (ص ۵۱ و ۵۲) و یا مولوی - خداوندگار عرفان و عشق - را به همین اتهام، متهم کردن (ص ۵۴)، هیچ توجیهی جز دیدگاه افراطی نویسنده ندارد. این انتقادات همچنان ادامه می‌یابد تا نوبت به حافظ می‌رسد: «اما حافظ را در سر، سودای آن نیست که پای در پی مصلحان نهد... گه گاه اندیشه‌هایی دیگر نیز اظهار می‌کند، که نه تنها مصلحانه و سازنده نیست، بلکه ویرانگر و تباهی‌آور نیز هست. حافظ می‌گوید «که مستحق کرامت گنهکارانند» بی‌اعتنا به اینکه حریفان او نیز، که حافظ از مکر و دروغ و تزویر آنها می‌نالند، به دستاویز همین سخن می‌توانند خود را مستحق کرامت خدایی بدانند!»^۹ توجه می‌فرمایید که باز هم با استناد به تکه‌ای از بیت حافظ، نویسنده حکمی صادر کرده است. این گفتار نویسنده درست شبیه سخن آن کسی است که این بیت حافظ را تمایل او به ایران باستان دانسته بود:

بلبل ز شاخ سرو به گلپانگ پهلوی

می‌خواند دوش درس مقامات معنوی

و دیگری او را به تمسخر گرفته بود که لابد این بیت:

یعنی بیا که آتش موسی نمود گل

تا از درخت نکتهٔ توحید بشنوی

نیز تمایل به یهودی‌گری حافظ دارد و این بیت نیز:

این قصهٔ عجب شنو از بخت واژگون

ما را بکشت یار به انفاس عیسوی

اعتقاد او به مسیحیت را نشان می‌دهد.

گویا مؤلف محترم متوجهٔ طنز موجود در بیت نشده است. «مسلم است که در این بیت طنزی هست و گرنه چگونه ممکن است گناهکاران مستحق کرامت و برخوردار از بهشت باشند ولی خداشناسان نباشند. مگر اینکه خداشناس در این بیت خداخوان ریاکار و از خود راضی باشد. طنز لطیف این بیت در این است که خطاب به مدعیان می‌گوید آری تو خداشناسی و ما گناهکار، اما سرانجام بهشت هم نصیب ماست.»^{۱۰}

در جاهای دیگر دیدگاه جانبدارانهٔ مؤلف نه متوجه ناصر خسرو، بلکه ناظر به فرقهٔ او - اسماعیلیه - است که در برخی موارد آنها را حتی از امامان شیعه برتر دانسته است: «آن‌گونه که از قراین برمی‌آید گویا مشی مداراگرانه و دوراندیشانهٔ برخی امامان شیعی را برای مبارزه‌های خونین و پرشتاب با خلافت عباسی نارسا دیده و در پی شالوده‌ریزی تشکیلات تازه‌ای برای مبارزه با ایدئولوژی و آیینی روشن و مشخص برآمده بوده‌اند تا منظم‌ترین و گسترده‌ترین سازمان سیاسی مخالف خلافت و عظیم‌ترین تشکیلات زیرزمینی مشرق زمین را در سده‌های آغازین خلافت عباسی پدید آورند.»^{۱۱}

در جای دیگر بدون هیچ دلیلی چنین ادعایی کرده است: «اما بی‌هیچ تردید یا اضطرابی می‌توان سوگند یاد کرد که برای آلودن جنبش قرمطیان، به دستور خلافت عباسی یک شب «حجرالاسود» را از کعبه می‌دزدند و نهان می‌کنند و پس از آنکه تهمت آن را در

پرتال جامع علوم انسانی

سرود بیداری

محمود درگامی

انتشارات امیر کبیر، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۸

سرود
بیداری

آهنگ: دکتر محمود درگامی

ذهن عوام بر دامن قرمطیان می‌نشانند، شبی دیگر آن را بیرون می‌آورند تا خلیفه بغداد را حامی شعایر دینی و مانع بزرگی در برابر این دشمنان دین و حقیقت، نشان داده باشند!! یک تیر و دو نشان یعنی این!»^{۱۲}

و یا به نقل از احسان طبری - که خود او نیز هیچ دلیلی نیاورده - آورده است: «نظامات خشن و ظالمانه خراج و اقطاع و زمینداریهای بزرگ خلافت عباسی و دست‌نشانندگان داخلی آن، مردم را گروه گروه به سوی فاطمی‌ها و داعیان آنان می‌رانده است و شاید اسماعیلیان نیز از آن حداکثر استفاده را برای جلب توده ستمدیده و تنگدست علیه خلافت عباسی و عمال ایرانی آن کرده‌اند.»^{۱۳} معلوم نیست مردمی که گروه گروه به سوی فاطمیان و داعیان آنان گرایش پیدا می‌کردند به چه دلیل و علتی ناصر خسرو را آواره ذرهٔ یمگان کردند. اینگونه داوری کردن بی‌پایه - آنهم در جامعه‌ای که تشنهٔ اطلاعات صحیح و شایسته است - از ارزش سخن می‌کاهد.

در جای دیگری نویسنده مدعی شده است: «در بررسی ماجرای اسماعیلیه، نمی‌توان به کتابهای تاریخ رسمی... تکیه کرد. زیرا در گذشته تاریخ‌نویسی نیز مانند شعر و ادبیات، یکسره در اختیار قدرتها بوده است... پس بدیهی است که از گروه‌هایی مانند اسماعیلیه نیز، جز آنچه که دستگاه‌های حکومت می‌خواسته‌اند، چیز دیگری در آنها انعکاس نیابد.»^{۱۴} معلوم نیست برای شناخت اسماعیلیه به چه منابعی باید مراجعه کرد و مآخذ خود مؤلف برای استناد دزدی حجرالاسود به خلیفه از کجا پیدا شده است.

در همین ارتباط در جای دیگری از کتاب آمده است: «خواندن چهره اسماعیلیان در تاریخهای رسمی و نادیده گرفتن تأثیر حکومت‌های ایرانی و خلافت بغداد در پدید آمدن چنین تصویری از یک سازمان سیاسی مخالف، تحقیقی کامل و نامخدوش نمی‌تواند باشد. و هیچ تردیدی نیست که تحریف و تبلیغات خلافت و دولت و شریعتمداران بیش از رفتار و آداب اسماعیلیان در آلودن چهرهٔ آن تأثیر داشته است.»^{۱۵}

نگارنده معتقد است آنچه که باعث مخدوش شدن چهرهٔ اسماعیلیه شده است، قرائت خاص آنها از دین بوده است، همان چیزی که باعث طرد شدن آنها از جامعه اسلامی تا امروز شده است.

نویسنده در ادامه آورده است: «... یک نمونه گویا و روشن از این شیوهٔ کار مخالفان اسماعیلیه نیز، سرگذشت خود ناصر خسرو است. او با آنکه مردی پارسا و پایبند ارزشها و مبانی دینی بوده و حتی یک بار هم در سالهای پس از گرویدن به اسماعیلیان، پای از حریم آداب و حدود آن بیرون ننهاده بوده است... متهم به بددینی، گمراهی و دشمنی با حقیقت دین می‌شود.»^{۱۶}

پاسخ این است که گذشتهٔ ناصر خسرو (آنچه که خود در مقدمهٔ سفرنامه گفته است) البته در عدم پذیرش او از

سوی جامعه تأثیر فراوانی داشته است.

نویسندهٔ محترم - از آنجایی که در بری دانستن شخصیت ناصر خسرو از هر گناهی افرافا می‌کند - سعی در پاک دانستن او از هر عیبی می‌کند و به توجیه کارهایش می‌پردازد: «درست است که ناصر خسرو در مدح خلیفهٔ فاطمی، شیفتگی و افرافا شگفتی نشان می‌دهد و او را «مقصد آفرینش»، «بار خدای همهٔ ذریهٔ آدم»، «تمام تمامان» و... می‌خواند و چنین تعبیراتی از شاعر آزاده و اندیشمندی چون او پذیرفته نیست، اما ستایش این خلیفه در دیوان پانصد صفحه‌ای ناصر خسرو بسیار محدود است...»^{۱۷}

اینگونه توجیه‌گری‌ها گاه به تناقض‌گویی انجامیده است. برای نکوهش مدح شاهان نوشته است: «چند سالی بعد از ناصر خسرو، ابوحامد غزالی (۴۵۰-۵۰۵) نیز این بعد از کار شاعری را یکی از شیوه‌های گمراه‌گری در حق ممدوحان شاعر می‌خواند: «اما [شعر] ممدوح را دو وجه زیان دارد: یکی آنکه کبر و عجبی اندر وی پدید آید...» و «دیگر آنکه چون به صلاح و علم بروی ثنا گوید، کاهل شود اندر مستقبل...» غزالی با روایت نمونه‌هایی گویا از کردار و گفتار بزرگان دین، آفات و زیانهای ستایشگری و مدح و ثنا را در شخصیت ممدوح نشان می‌دهد... بلکه ستودن خصال نیک و علم و صلاح وی نیز ممکن است او را فریب دهد و در آینده به انکای گذشته خود از هرگونه صلاح و نیک رفتاری بازماند.»^{۱۸}

حال چگونه است که خلیفهٔ فاطمی از این قاعده مستثنی است، دلیلی دارد که البته هیچ خواننده‌ای نمی‌داند و دلیل آن را تنها نویسندهٔ محترم کتاب می‌داند.

این دفاع و نگرش جانبدارانه باعث نادیده‌نگاشتن دیگر عیوب ناصر خسرو شده است. تعصبات دینی و تناقضات او را نادیده می‌گیرد. «همگان می‌دانند که از یک سو با مدح امرا و شاهان به سختی مخالف است و از سوی دیگر با شور و شوق فوق‌العاده به مدح مستنصر خلیفهٔ فاطمی و وصف کاخ و ایوان و تجملات شاهانه او می‌پردازد. مثال دیگر اعتقادش به معاد است. در اغلب جاها در مقام برهان‌گویی با مخالفان، سرانجام آنان را به آتش دوزخ حواله می‌دهد و دینداران راستین را سزاوار بهشت می‌داند. از سوی دیگر در جاهای بسیاری نعمتهای بهشتی را آشکارا انکار می‌کند و اعتقاد به باغ بهشت و خوان پرحلوا و مرغ بریان را از نادانی می‌شمارد. در مسائل حکمی نیز کمابیش از این قبیل تضادها دیده می‌شود... این تعارضات به قدری صریح است که نمی‌توان آنها را توجیه کرد و بی‌گمان انگیزهٔ آن حالات گوناگون درونی است.»^{۱۹}

نکتهٔ دیگر قابل طرح این است که در برخی موارد نیز به نظر می‌رسد که گفتار مؤلف گرفتار تناقض و دوگانگی شده است: «شاید برخی از شاعران به پندار اینکه از طریق مدیحه‌گویی برخی از مبانی و ارزشهای

اخلاقی یا اجتماعی را به شاهان القا می‌کردند، دست به این کار می‌بردند. اما تاریخ شعر فارسی به یاد ندارد که کسی از این امیران و فرمانروایان در اثر استماع شعر مدیحه‌گویان در سیاست یا رویهٔ خویش تغییر شیوه داده و آیین و رویهٔ تازه‌ای در پیش گرفته باشد.»^{۲۰} اما در چند صفحهٔ بعد آورده است: «در روزگار ناصر خسرو شعر نیز در کنار افکار و باورهای خرافی دینی و اعتقادی یکی از اهرمهای توجیه و تحکیم نارواییها و اوضاع و شرایط آلوده و ناگوار آن عصر بوده است. اگر سران دین به دستاویز شریعت، خود را توجیه دینی - اجتماعی می‌کردند سران دنیا نیز در سایهٔ شعر و شاعری خود را توجیه فرهنگی - سیاسی و حتی دینی کرده، به یاری شعر و شاعر، آوازه و ابهت خود را در دل توده‌های مردم می‌افکندند و به توجیه بی‌کفایتی‌ها و سوءتدبیرهای خویش موفق می‌شدند.»^{۲۱}

و یا: «برخی از منتقدان شعر ناصر خسرو، این همه تفاوت و فاصله را در شعر او با شاعران ثناخوان و مدیحه‌گویان حرفه‌ای، نادیده گرفته و با بیانی مبهم، دوپهلوی و مشکوک او را نیز در ردیف انوری و عنصری نشانده‌اند که: «هم عنصری و انوری و معزی و... تابع و تحکیم‌بخش این ارزش و رابطه بوده‌اند و هم ناصر خسرو و کسایی و... در اصلاح و اعتراض و اعراض و نفی و انکار و عصیانشان.» اما منصفان و آگاهان امر می‌دانند که این‌گونه مبهم و دوپهلوی سخن گفتن از شاعری که هیچ نسبت و شباهتی با آن پیروان «شریعت‌گرایی» نداشته است، سخنی نقادانه و بی‌غرض نیست. اشکال کار ناصر خسرو در آن حدی نیست که نتیجهٔ شاعری وی را از نوع کار انوری و عنصری نشان دهد...»^{۲۲}

این جملات برگرفته از کتاب انسان در شعر معاصر نوشتهٔ محمد مختاری است. نگارنده درصدد رد یا تأیید سخنان مرحوم مختاری نیست، اما توضیحات زیر را ضروری می‌دانم. نخست آنکه نویسندهٔ محترم برای نوشتن مطالبشان از منابع دست چندی استفاده کرده که یکی از آنان همین کتاب است و دیگر مآخذ را با مراجعه به کتاب به همین سیاق می‌توان بررسی و تحلیل کرد. دو دیگر آنکه مرحوم مختاری معتقد به وجود رابطهٔ اجتماعی که آنرا شبان - رمگی نامیده، بوده است؛ نه اینکه سعی در تخطئه کردن ناصر خسرو یا دیگر کسان داشته باشد. (نویسنده در آوردن مطلب از کتاب مزبور طوری مطلب را خلاصه کرده است که از آن تقریباً هیچ فهمیده نمی‌شود.)

نکتهٔ جالب توجه در اینجا آن است که نویسنده از مرحوم مختاری انتقاد کرده است، حال آنکه در جای دیگری از کتاب همین اعتقاد را ابراز داشته است. برای روشن شدن موضوع، ابتدا بخشی از سخنان مختاری آورده می‌شود و سپس عین سخنان نویسنده، در پی می‌آید. روشن است که با طرح این دو گفتار و خواندن

دوباره متن بالا، نتیجه مشخص می‌شود و خوانندگان محترم قضاوت شایسته را خواهند نمود. مختاری نوشته است: «من این اصل را که مبنای روابط اجتماعی است، شبان - رمگی نام می‌نهم و آنرا در گرو یک نظم اجتماعی مقدر می‌یابم که گروه‌بندی بدیهی و معینی را مشخص می‌کند. بخشی از جامعه را در برابر بخشی دیگر، به هر دلیل و علتی به امتیازهایی ممتاز می‌شمارد. به بخشی از جامعه حق مالکیت و امتیاز تعیین سرنوشت خویش و دیگران را می‌دهد... جالب توجه این است که هم روابط دوستانه از آن مایه می‌گیرد و هم روابط دشمنانه. هم کسی که از وفاداری به «وضع موجود» سخن گفته، بر همین مبنا سخن گفته است، هم کسی که از «وضع موجود» ناخشنود بوده و از آن اعتراض کرده، یا بر آن تاخته، هم عنصری و انوری و معزی تابع و تسکیم‌بخش این ارزش و رابطه بوده‌اند و هم ناصر خسرو و کسایی و...»^{۲۳}

اما خود نویسنده به وجود داشتن چنین رابطه‌ای (شبان - رمگی) ایمان دارد: «این دامداران که عامه مردم را همچو گله و دام در بند خویش آورده‌اند و با شیوه‌ها و شگردهای گوناگون، همچنان بازار تخدیر و خرافه و بی‌خردی را گرم و به رونق نگاه می‌دارند...»^{۲۴} از دیگر مواردی که می‌توان به عنوان اشکال بر نویسنده وارد ساخت این نکته است که گاهی ناصر خسرو را دارای «اندیشه‌ای راستین» می‌داند و اندیشه‌اش را هم‌ردیف با اندیشه‌های مترقی امروزه به شمار می‌آورد، اما از اینکه گروهی اشعار او را در ردیف اشعار حزبی معاصر دانسته‌اند اظهار شکایت و گلایه کرده است: «آنچه که بر ارزش کار نقادان ناصر خسرو می‌افزاید، احاطه و اشراف او بر مباحث و مسائل دینی در چهره اصیل و راستین آن است.»^{۲۵}



وجه شباهت و هم‌نژاد بودن «چهره اصیل و راستین دینی ناصر خسرو» با «مکاتب بزرگ و مترقی قرون اخیر» رازی است که البته تنها مولف از آن آگاه و مطلع است: «ایدئولوژی ناصر خسرو در مقایسه با این فرقه‌هاست که پویایی و اعتدالی بسیار می‌یابد، و حتی با ایدئولوژیها و مکاتب بزرگ و مترقی قرون اخیر، هم‌جوار و هم‌نژاد جلوه می‌کند.»^{۲۶} اما ناگهان زبان به اعتراض می‌گشاید که: «منتقدان ناصر خسرو بی هیچ توجه و درنگی در ساحات مختلف کار او، و با نوعی مغلطه و وارونه کاری شعر او را در ردیف برخی از اشعار ایدئولوژیک و حزبی روزگار ما می‌نهند و ارزش و اعتبار آن را یکجا نادیده می‌انگارند.»^{۲۷}

به عنوان آخرین اشکال یادآوری این نکته ضروری است که عدم رعایت تناسب در برخی مباحث باعث بروز اطناب نابجا و ایجاز و اختصار نارسا شده است. برای مثال مبحث «اندیشه‌های انتقادی و اجتماعی ناصر خسرو» (از صفحه ۶۸ تا ۹۸) و مبحث «ناصر خسرو و اسماعیلیان» (از صفحه ۳۰ تا ۴۰) و مبحث «شعر ناصر خسرو» (از صفحه ۱۰۰ تا ۱۱۲) علاوه بر وجود توضیحات غیرلازم، حاشیه‌روی نویسنده باعث دور شدن از موضوع شده است. در مقابل، دو مبحث «هستی‌نگری و فلسفه ناصر خسرو» (از صفحه ۴۰ تا ۴۳) و «نقد شعر» ناصر خسرو از جالب‌ترین و جذاب‌ترین مباحثی است که متأسفانه نویسنده محترم مجال طرح اندکی برای آنها در نظر گرفته است. به عنوان آخرین مطلب، درباره شرح قصائد مطالبی پیشنهاد می‌گردد:

قصیده ۱۱ بیت ۶:

دیوت از راه برده‌ست، بفرمای هلا

تات زیر شجر گوز بسوزند سپند
زیر درخت گوز سپند سوختن را مداوا کردن
پری‌زدگی دانسته‌اند.^{۲۸} گویا در قدیم برای رفع
پری‌زدگی اشخاص، در زیر درخت گردو اسپند
می‌سوزانده‌اند.

قصیده ۱۷ بیت ۹:

بشودش عارض به لولوی تر

بیالایدش رخ به مشکین عذار
در مصرع دوم خواه آلودن را بپذیریم خواه پالودن را،
در هر دو صورت هیچ ابهامی در بیت وجود ندارد. در
صورت اول، آلودن به معنی آغشته شدن، مالیده شدن
چیزی به چیزی به طوری که اثری (نیک یا بد، تر یا
خشک) از آن در دومین بماند. (رج ← فرهنگ معین
ذیل آلودن)

معنی بیت: باد صبا (به وسیله ابرهای باران‌زا) چهره
لاله‌زار را می‌شوید و همین‌طور آن را (به وسیله ابرهای
سیاه باران‌زا ← مشکین عذار) نمناک می‌کند.
در صورت پذیرش پالودن هم همین معنی برداشت
می‌شود. (نک ← فرهنگ معین ذیل پالودن)

قصیده ۳۱ بیت ۲۵:

چو باز از در درآید عدل چون مرغ

همان ساعت برون پزد ز پرهون
نوشته‌اند: «هرگاه عدالت از در بازآید چنین قاضی و
یا چنین قضاوتی بی‌درنگ از روزن بیرون می‌پرد.»
اما به سیاق ابیات قبل و بعدش معنی آن می‌تواند
درست عکس این گفته باشد. یعنی بیت بدین صورت
معنی شود: هنگامی که قاضی بیدادگر (باز) بر مسند
قضاوت بنشیند، عدل (مثل مرغی ضعیف) بی‌درنگ از
روزن بیرون می‌پرد.

پانویس‌ها:

- ۱ - صص ۱۱ و ۱۲ کتاب.
- ۲ - سخن و سخن‌وران، انتشارات خوارزمی، ص ۱۵۶.
- ۳ - تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، ص ۴۵۵.
- ۴ - صص ۱۱۵ کتاب.
- ۵ - صص ۱۸ و ۱۹ کتاب.
- ۶ - صص ۲۲ کتاب.
- ۷ - همان صفحه.
- ۸ - گلستان سعدی، تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، خوارزمی، ص ۸۱.
- ۹ - صص ۵۵ و ۵۶ کتاب.
- ۱۰ - حافظ نامه، بهاء‌الدین خرمشاهی، انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۷۱۲.
- ۱۱ - صص ۳۱ کتاب.
- ۱۲ - صص ۳۳ و ۳۴ کتاب.
- ۱۳ - صص ۲۷ کتاب.
- ۱۴ - صص ۲۴ و ۲۵ کتاب.
- ۱۵ - صص ۳۶ و ۳۷ کتاب.
- ۱۶ - همان صفحه.
- ۱۷ - صص ۱۰۳ و ۱۰۴ کتاب.
- ۱۸ - صص ۸۷ کتاب.
- ۱۹ - گزیده قصائد ناصر خسرو، دکتر جعفر شعار، ص ۶.
- ۲۰ - صص ۸۸ کتاب.
- ۲۱ - صص ۱۱۲ کتاب.
- ۲۲ - صص ۲۲ و ۲۳ کتاب.
- ۲۳ - انسان در شعر معاصر، محمد مختاری، توس، چاپ اول، صص ۹۲ تا ۹۴.
- ۲۴ - صص ۶۹ کتاب.
- ۲۵ - صص ۱۱۳ کتاب.
- ۲۶ - صص ۴۳ و ۴۴ کتاب.
- ۲۷ - صص ۱۰۴ کتاب.
- ۲۸ - تحلیل اشعار ناصر خسرو، دکتر مهدی محقق، دانشگاه تهران، ص ۳۰۵. منابع دیگری که مورد استفاده قرار گرفته است:
- ۱ - دیوان ناصر خسرو، تصحیح مینوی، محقق، دانشگاه مکیل، ۱۳۵۷.
- ۲ - برخی بررسیها درباره جهان بینی‌ها و جنبش‌های اجتماعی در ایران، احسان طبری، ۱۳۴۸.
- ۳ - دیوان ناصر خسرو، تصحیح حاج سید نصرالله تقوی.
- ۴ - دیوان ناصر خسرو، تصحیح کرامت تفنگدار.
- ۵ - سی قصیده ناصر خسرو، دکتر مهدی محقق.